

غزلِ غزل‌های سلیمان

مقدمه

«غزلِ غزلها» مجموعه‌ای از اشعار زیبایی‌عاشقانه است که از زبان عاشق و معشوق در وصف یکدیگر سروده شده‌اند. این کتاب به «غزل‌های سلیمان» نیز معروف است، زیرا عنوان عبری کتاب، آن را به سلیمان نسبت می‌دهد.

یهودیان این غزلها را تصویری از رابطه‌ی خدا با قوم برگزیده‌ی او می‌دانند و مسیحیان آنها را بیانگر رابطه‌ی روحانی‌ای بین مسیح و کلیسا تعبیر می‌کنند.

فهرست مندرجات:

غزل اول: فصل ۱: ۱ - ۲: ۷

غزل دوم: فصل ۲: ۸ - ۳: ۵

غزل سوم: فصل ۳: ۶ - ۵: ۱

غزل چهارم: فصل ۵: ۲ - ۶: ۳

غزل پنجم: فصل ۶: ۴ - ۸: ۴

غزل ششم: فصل ۸: ۵ - ۱۴

تو سلطان قلمرو دلم باش و مرا به عجله
ببر تا با هم خوش باشیم، زیرا محبت تو
خوشر از شراب است و همگی از دل و
جان شیفته و شیدای تو هستند.

۵ ای دختران اورشلیم، من سیاه و مانند
خیمه‌های قیدار و همچون پرده‌های
زرین سلیمان زیبا و قشنگ هستم.
۶ بخاطری که سیاه هستم این چنین به من

غزل‌های زیبایی سلیمان.

معشوقه

۲ مرا با لبانت ببوس، زیرا محبت تو
گواراتر از شراب است. ۳ عطر بدن تو
خوشبو است. نام تو رایحه‌ی مطبوعی را
به مشام می‌رساند و دوشیزگان مفتون
تو می‌شوند. ۴ بیا با هم از اینجا برویم.

نگاه نکنید، زیرا آفتاب مرا سوختانده است. برادرانم بر من خشمگین بودند و مرا به نگهبانی تاکستانها گماشته اند. ولی من وقت نداشتم که از تاکستان خود مراقبت کنم.

۱۷ ای آنکه روح و روان من مفتون تو است، به من بگو که رمه ات را کجا می چرانی؟ هنگام ظهر گوسفندان را کجا می خوابانی؟ چرا به جستجوی تو در بین گله های دوستانت بروم؟

معشوق

۱۸ ای سرخیل خوبان جهان، اگر نمی دانی، رد گله را تعقیب کن و بزغال هایت را در کنار خیمه های چوپانها بچران. ^۹محبوب من، تو همچون مادیانهای عراده فرعون زیبا و دل آرا هستی. ^{۱۰}گیسوان تو رخساره هایت را می آریند و مانند جواهر زینت گردنت هستند. ^{۱۱}ما برایت زنجیرهای طلا با دکمه های نقره می سازیم.

معشوقه

۱۲ پادشاه من بر بستر خود آرمیده و از بوی عطر دلپذیر من سرمست شده است. ^{۱۳}محبوب من در آغوشم بسان مُر، عطر خوشبو دارد. ^{۱۴}معشوق من مانند گلهای وحشی است که در تاکستان عین جدی می شگفند.

معشوق

۱۵ ای محبوب من چقدر قشنگ هستی. تو بسان کبوتران زیبا و خوشنما هستی.

معشوقه

۱۶ ای دلربای من، تو واقعاً شیرین و مقبول هستی. چمن سبز بستر ما است ^{۱۷} و درختان سرو و صنوبر سایبان ما اند. **۲** من گل نرگس شارون و سوسن دره ها هستم.

معشوق

۲ معشوقه من در بین دوشیزگان مانند سوسنی است در میان خارها.

معشوقه

۳ محبوب من در میان مردان جوان همچون درخت سیبی است در بین درختان جنگل. خوش و سرمست در زیر سایه اش می نشینم و میوه اش در کامم شیرین و گوارا است. ^۴او مرا به سالون ضیافت خود آورد و عَلم محبت را بالای سرم برافراشت. ^۵مرا با کشمش نیرو بخشید و روانم را با سیب تازه کرد، زیرا من بیمارِ عشق او هستم. ^۶دست چپ او زیر سرم بود، با دست راست خود مرا در آغوش می کشید. ^۷ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم می دهم که محبت را تا خودش نخواهد بیدار نکنید و آسایش او را برهم نزنید!

معشوقه

۸ به صدای پای محبوب من گوش بدهید که با جست و خیز از فراز کوهها و تپه ها می آید! ^۹محبوب من همچون غزال و آهو بچه ای است. او در پشت دیوار ایستاده

۲ برخاستم و در کوچه ها و میدانهای شهر
بسراغش رفتم، باز هم نتوانستم محبوب
جانم را پیدا کنم. ۳ پاسبانان شهر مرا
دیدند و من از آن ها پرسیدم: «آیا آن
کسی را که محبوب جانم است دیده اید؟»
۴ هنوز از آن ها چندان دور نشده بودم
که محبوب جانم را یافتم. او را محکم
گرفتم و نگذاشتم که برود. سپس او را به
خانهٔ مادرم و در اطاقی که مرا بدنیا آورده
بود، بردم. ۵ ای دختران اورشلیم، شما را
به غزلیها و آهوان صحرا قسم می دهم که
محبت را تا خودش نخواهد بیدار نکند
و آسایش او را برهم نزنید!

معشوقه

۶ این چیست که مانند ستون دود از
بیابان بر می خیزد و فضا را با بوی مُر
و عطرهاى تاجران معطر ساخته است؟
۷ ببینید، این تخت روان سلیمان است
که با شصت نفر از نیرومندترین مردان
اسرائیل می آید. ۸ همهٔ آن ها جنگ آوران
آزموده و با شمشیر مسلح هستند. هر یک
شمشیری به کمر بسته است تا در برابر
حملةٔ شبانه آماده باشد. ۹ سلیمان پادشاه
برای خود یک تخت روان از چوب
لبنان ساخته است. ۱۰ ستونهایش از نقره و
سقفش از طلا است. چوکی اش با پارچهٔ
ارغوانی که دختران اورشلیم آنرا با عشق
و محبت بافته اند، پوش شده است. ۱۱ ای
دختران اورشلیم، بیرون بیایید و سلیمان
پادشاه را ببینید. او را با تاجی که مادرش
در روز خوش عروسی اش بر سر او نهاد،
تماشا کنید.

است و از کلکین می نگرد. ۱۰ محبوب من
خطاب به من کرده می گوید.

معشوق

«ای معشوقهٔ من، ای زیبای من، برخیز
و بیا. ۱۱ زیرا زمستان گذشته است و موسم
باران پایان رسیده و رفته است. ۱۲ گلها از
زمین سرزده اند و زمان نغمه سرائی رسیده
است. آواز فاخته در کشتزار ما، گوشها را
نوازش می دهد. ۱۳ درختان انجیر میوه بار
آورده، تاکها شگوفان شده اند و رایحهٔ
آن ها مشام را عطر آگین ساخته است. ای
محبوبهٔ من، ای زیبای من، برخیز و بیا!»
۱۴ ای کبوتر من که در شگاف صخره ها و
در پشت سنگها پنهان هستی، بگذار که
روی قشنگت را ببینم و صدای شیرینت
را بشنوم، زیرا صدای تو شیرین و روی تو
قشنگ است. ۱۵ روباهها، روباهای کوچک
را بگیرد که تاکستانها را خراب می کنند،
زیرا تاکستانهای ما شگوفه کرده اند.

معشوقه

۱۶ محبوب من از آن من است و من
از آن او. او گلهٔ خود را در بین گلهای
سوسن می چراند. ۱۷ ای محبوب من،
پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد و
سایه ها بگریزند، پیش من بیا. مثل غزال
و آهو بچه بر کوههای صعب العبور بسوی
من بخرام.

۳ شب هنگام در بستر خود غنودم و
او را که محبوب جانم است در عالم
خواب جستجو کردم، اما در یافتنش موفق
نشدم. بدنبال او گشتم، ولی او را نیافتم.

معشوق

بسان عطر دلاویز درختان لبنان است.
 ۱۲ ای محبوبه من و ای عروس من، تو مثل
 باغ دربسته و مانند چشمه دست نیافتنی
 هستی. ۱۳-۱۴ تو مثل باغ پُر ثمرِ انار هستی
 که میوه‌های خوش طعم به بار می‌آورد.
 در تو سنبل و ریحان، زعفران و نیشکر،
 دارچینی و بوته‌های خوشبو، مثل مُر و
 عود می‌رویند. ۱۵ تو مانند چشمه آب
 حیات هستی که از کوه‌های لبنان جاری
 است و نهالان را سیراب می‌سازد.

معشوقه

۱۶ ای نسیم شمال و ای باد جنوب
 برخیزید! بر باغ من بوزید تا رایحه من
 فضا را معطر سازد. بگذارید محبوب
 من به باغ خود بیاید و از میوه‌های
 خوش طعم آن بخورد.

معشوق

۵ ای محبوب من و ای عروس
 من، من به باغ خود آمده‌ام. مُر
 و عطرهایم را می‌چینم. عسل خود را
 می‌خورم و شراب و شیر خود را می‌نوشم.

دختران اورشلیم

ای دلدادگان بخورید و بنوشید و از
 محبت سرمست شوید.

معشوقه

۲ من خواب هستم، اما دلم بیدار است.
 صدای محبوبم را می‌شنوم که دروازه را
 می‌کوبد و می‌گوید: «دروازه را باز کن ای
 محبوب من، ای عشق من، ای کبوتر من و

۴ ای عشق من، تو چقدر زیبایی!
 چشمان تو در پس رو بند به
 قشنگی کبوتران اند. موهای افشان تو
 همچون گله بزها است که از کوه جلعاد
 پائین می‌شوند. ۲ رشته دندانهای ظریف تو
 به سفیدی گوسفندانی هستند که تازه پشم
 شان چیده و شسته شده باشد. همگی
 جفت جفت و مرتب هستند. ۳ لبهای
 نازک تو بسان رشته قرمز و دهانت زیبا
 است. رخساره‌هایت در پشت رو بند مثل
 دو نیمه انار اند. ۴ گردنت همچون برج
 داود صاف و گرد است و گلوبندش مانند
 هزار سپر جنگ آورانی است به دور برج.
 ۵ دو پستان تو مثل دو آهو بچه‌ای هستند
 که در میان گل‌های سوسن می‌چرند. ۶ پیش
 از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد و هوا روشن
 شود، من به کوه مُر و تپه کُنْدُر می‌روم. ۷ ای
 عشق من، تو چه زیبایی! در جمال کامل
 هستی و عیبی نداری.

۸ ای عروس من، با من از لبنان بیا. از
 فراز کوه لبنان و امانه و از قلّه کوه‌های
 سنبر و جرمون، جائی که بیشه شیر و
 پلنگ است، پائین بیا. ۹ ای محبوبه من و
 ای عروس من، با یک نگاه دلم را ربودی
 و با حلقه گلوبندت مرا به دام انداختی.
 ۱۰ ای عزیز من و ای عروس من، چه
 شیرین است عشق تو! محبت تو گواراتر
 از شراب و بوی عطر تو بهتر از رایحه
 همه عطرها است. ۱۱ ای عروس من، از
 لبانت عسل می‌چکد و در زیر زبانت
 عسل و شیر نهفته است. بوی جامه ات

دارد و ارزش آن بیشتر از طلای ناب است. ^{۱۲}چشمانش به زیبایی کبوترانی اند که در کنار چشمه آب نشسته و گوئی خود را در شیر شسته اند. ^{۱۳}رخساره هایش مانند باغچه ای است پُر از گلهای خوشبو و معطر. لبهایش بسان سوسنهای است که از آن ها عطر مَر می چکد. ^{۱۴}بازوانش مثل میله طلا و با جواهر آرایش یافته اند. پیکرش همچون عاج شفاف و با یاقوت زرد آراسته شده است. ^{۱۵}ساقهایش مانند ستونهای مرمراند که بر پایه هائی از طلای ناب قرار داشته باشند. چهره اش بسان سروهای آزاد لبنان بی نظیر است. ^{۱۶}کلام او شیرین و همه چیزش زیبا و دلکش است. ای دختران اورشلیم، یار و دلدار من اینهمه اوصاف را دارد.

دختران اورشلیم

۶ ای زیباترین زن، محبوبت کجا رفته است؟ جایش را به ما بگو تا برویم و پیدایش کنیم.

معشوقه

^۲محبوب من به باغ خود رفته است تا گله خود را در گُرد گلهای خوشبو بچراند و سوسنها را بچیند. ^۳من به محبوبم تعلق دارم و او از آن من است. او گله خود را در میان گلهای سوسن می چراند.

معشوق

^۴ای عشق من، تو مانند تِره زیبا و مانند اورشلیم قشنگ هستی. تو همچون لشکر آماده برای جنگ، با هیبت هستی. ^۵بسوی من نگاه مکن، زیرا چشمانت مرا

ای آنکه در جمال و زیبایی کامل هستی، زیرا سرم از شبنم سحرگهی و حلقه های مویم از نم نم باران شب، تراست.»

^۳لباسم را از تن بیرون کردم، چگونه می توانم آن را دوباره بپوشم؟ پاهایم را شستم، چطور می توانم آن ها را دوباره کثیف نمایم؟

^۴محبوبم دست خود را از سوراخ دروازه داخل کرد تا آن را باز کند. تمام بدنم به لرزه آمد. ^۵برخاستم تا دروازه را برایش باز کنم و چون دست به قفل بردم انگشتانم به مَر آغشته شد. ^۶اما وقتی دروازه را گشودم، محبوبم رفته بود. چقدر دلم می خواست که صدایش را بشنوم. به جستجویش رفتم، اما او را نیافتم. صدایش کردم، ولی جوابم نداد.

^۷پاسبانان شب مرا یافتند، مرا زدند و زخمی ام کردند. پهره دارانی که بر حصارها بودند، قبای مرا ربودند. ^۸ای دختران اورشلیم، شما را قسم می دهم که اگر محبوب مرا یافتید، به او بگوئید که من بیمار عشق او هستم.

دختران اورشلیم

^۹ای زیباترین خوبرویوان، محبوب تو بر مردان دیگر چه برتری دارد و فضیلت او بر سایر محبوبان چیست که ما را اینچنین قسم می دهی؟

معشوقه

^{۱۰}محبوب من زیبا و نیرومند است و در بین ده هزار جوان ممتاز می باشد. ^{۱۱}سر او موهای مجعد و مشکینی به رنگ زاغ

جادو کرده اند. موهای افشانت مانند گلهٔ بزهایی اند که از کوه جلعاد پائین می شود. ^۶دندانهای تو به سفیدی گوسفندانی اند که تازه شسته شده باشند و همگی جفت جفت و مرتب هستند. ^۷رخساره های تو در پشت رویند مانند دو نیمهٔ انار اند. ^{۸-۹}در بین شصت ملکه و هشتاد کنیز و دختران بیشمار، کسی مثل کبوتر من بی عیب و کامل پیدا نمی شود. او دختر دلبنده و یگانهٔ مادر خود است. دختران جوان وقتی او را می بینند، از او توصیف می کنند و ملکه ها و کنیزان او را می ستایند ^{۱۰}و می پرسند: «این کیست که مثل سپیدهٔ صبح تابان است، مانند مهتاب قشنگ و همچون آفتاب درخشان و بسان ستارگان پُر شکوه است.»

^{۱۱}من در میان درختان بادام رفتم تا سرسبزی وادی را تماشا کنم و ببینم که آیا تاکهای انگور شگوفان شده و درختان انار گل کرده اند؟ ^{۱۲}بی آنکه خودم بدانم، بسرعت عرادهٔ عمیناداب به آنجا رسیدم.

دختران اورشلیم

^{۱۳}برگرد، ای شولمی برگرد، برگرد تا ترا تماشا کنیم.

معشوقه

چرا می خواهید مرا تماشا کنید؟ من بین دو قطار تماشاچیان می رقصم.

معشوق

ای شاهدخت من، پاهایت در کفشها چه زیب دارند. ساقهای خوشتراش تو مثل جواهراتی اند که با دست

معشوقه

^{۱۰}من به محبوبم تعلق دارم و او مشتاق من است. ^{۱۱}بیا ای محبوب من تا به دشت و صحرا برویم و شب را در دهکده ای بسر ببریم ^{۱۲}و صبح وقت برخیزیم و سری به تاکستانها بزنیم تا ببینیم که آیا تاکهای انگور گل کرده و گلهای شان شگفته اند؟ ببینیم که آیا درختان انار شگوفان شده اند؟ در آنجا محبت خود را به تو تقدیم می کنم. ^{۱۳}مهرگیاهها عطر خود را می افشانند و نزدیک دروازه های

را با دارائی و ثروت خود به دست آورد،
آن را خوار و حقیر می‌شمارد.

برادران دختر

۸ ما خواهر کوچکی داریم که پستانهایش
هنوز نمو نکرده اند. اگر کسی به
خواستگاری او بیاید، چه بگوئیم؟^۹ اگر
او دیوار می‌بود، بالایش یک برج نقره
بنا می‌کردیم. اگر دروازه می‌بود، با
تخته‌هایی از سرو او را می‌پوشانیدیم.

معشوقه

۱۰ من دیوارم و پستانهایم برجهای آن.
محبوب من می‌داند که وقتی با او باشم،
خوشنودی و آرامش می‌یابم.

معشوق

۱۱ سلیمان در بعل هامون تاکستانی
داشت و آن را به دهقانان اجاره داد و
هر یک از آن‌ها مکلف بود که در بدل
میوهٔ باغ یک هزار سکهٔ نقره به او بدهد.
۱۲ سلیمان هزار سکه دارد و دهقانان هم
دارای دو صد سکه هستند. من از خود
تاکستان دارم و لازم نیست که هزار سکهٔ
نقره برای اجاره بدهم.

۱۳ ای محبوبهٔ من، بگذار که صدایت را
از باغ بشنوم و دوستانم هم منتظر شنیدن
صدایت می‌باشند.

معشوقه

۱۴ محبوب من، عجله کن و مانند غزال
و آهو بچه بر کوههای عطراگین، بسوی
من بیا!

ما انواع میوه‌های گوارا وجود دارند. من
همه چیزهای لذیذ تازه و کهنه را برای تو
ای محبوب من، جمع کرده‌ام.

ای کاش تو برادر من می‌بودی
که مادرم او را شیر می‌داد، که
وقتی ترا در بیرون می‌دیدم، بی‌پروا
می‌بوسیدمت. ^۲ بعد ترا بخانهٔ مادرم و
به اطاقی که مرا بدنیا آورده بود، می‌بردم.
آنگاه شراب اعلی و شربت انار خود را
به تو می‌دادم تا بنوشی. ^۳ آه، چقدر آرزو
دارم که دست چپش زیر سرم می‌بود و با
دست راست خود مرا در بر می‌گرفت.
۴ ای دختران اورشلیم، شما را قسم
می‌دهم که محبت را تا خودش نخواهد
بیدار نکنید و آسایش او را برهم نزنید!

دختران اورشلیم

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه
داده و از صحرا می‌آید؟

معشوق

در زیر آن درخت سیب، جائی که
مادرت ترا بدنیا آورد، بیدارت کردم.

معشوقه

۶ عشق مرا مثل خاتم در دلت مهر کن و
همچون بازوبند طلا بر بازویت ببند، زیرا
عشق مانند مرگ نیرومند و مثل گور مهیب
است و شعله‌هایش بسان شعله‌های
پُر قدرت آتش با بیرحمی می‌سوزاند.
۷ آنها نمی‌توانند آتش محبت را خاموش
سازند. حتی سیلابها قادر نیستند که آن را
فرو نشانند. هرگاه کسی بخواهد که عشق